

رساترین اندرزاها در آینه آیات قرآن بر ما پیدا شده و تکان دهنده ترین کيفرها و شیرین ترین پاداش ها در قالب تصاویر سور کلام الله بر ما نمایانده شده است. این داستان ها جملگی برای تنبیه و تربیت و رشاد ما نازل شده اند. پس حق آن است که سخن نیوش قصه پرداز خلقت و برچیننده دانه های حکمت باشیم؛ این کمترین پاسداشت حرمت و عزت کلام آن حکیم سخن آفرین است.

از جمله قصه های مفصل قرآنی که در تفاسیر به اشکال مختلف تشریح شده و از جمله بحث برانگیزترین قصه ها در تفاسیر به شمار می آید داستان آفرینش و پیدایی عالم خلقت آدم است. این حکایت اشکال متعدد و متنوعی دارد. قصه آفرینش بشر ظاهر آرد بدو امر به دست سومریان ساخته و پرداخته شده است و داستان های بابلی آن را تکمیل کرده است و ضمن اعمال تغییراتی در اصل سومری آن، موضوع بحث حکمای بابل واقع شده، مرحوم خزائلی درباره نحوه انتقال افسانه آدم و حوای سومری-بابلی به قوم یهود می نویسد:

یهودیان در مدت اقامت خود در بابل با این قصه آشنا شدند و مطابق با ذوق خویش در داستان تصرفاتی کردند و در زمان شروع رشد ملی خود به منظور این که برای قومیت خویش ریشه کهن داشته باشند تورات را با داستان آدم و حوا شروع کردند و با قصه موسی (ع) مؤسس دین یهود، خاتمه دادند (خزائلی، اعلام القرآن، ص ۳۶ و ۳۷- چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۱).

این قصه با دیگر اخبار و حکایات تورات از طریق یهودیان مهاجر در عربستان رواج یافت. قرآن مجید که مصدق کتب آسمانی پیشین است و قصد ارشاد مؤمنان و ترغیب آنان به سرگذشت های واقعی را دارد زوایدی را می زداید که بر این حکایت اصیل و عبرت آموز بر بسته اند و با اشارات اجمالی، اضافات بهره و جعلیات بی بهره را به دور می افکنند. آنچه از این قصه در قرآن آمده، سره و سودمند است و مفسرانی که شم داستان سرایی آنان بر دانش شرح و نقد و علمشان در تفسیر قصص قرآن می چربد، علاوه بر آن که مرتجعانه و متحجرانه دست به دامان کتب تحریف شده ای چون عهدین (تورات و انجیل) و تفسیرهایی چون

نگاهی به

شیوه کار

ابوالفتوح رازی

در تفسیر

«قصص قرآنی»

محمد ایرانی

درآمدی بر تفسیر قصص قرآنی

ای برادر قصه چون پیمانۀ ایست
معنی اندر وی بسان دانه ایست
دانه معنی بگیرد مرد عقل
ننگرد پیمانۀ را گر گشت نقل
(مولوی)

اندیشه درباره داستان آفرینش از پیدایی هستی در بطن نیستی گرفته تا آفرینش آفتاب و ماه و ستارگان، ابر و باد و هفت آسمان و هفت زمین و دریاها و خشکی ها، کوه ها و دشت ها و گیاهان و حیوانات، هر کدام داستانی دارد، اما داستان خلقت آدم، داستان داستان ها در کتاب سراسر شگفت آفرینش است. قصه های انبیا و اقوام گذشته، عصیان و ایمان بنی آدم، انذار و عقوبت، بشارت و ثواب، دوزخ و بهشت عذاب و رحمت، همه و همه آیه های رحمت و عبرتند. زیباترین قصه ها و

کرده است. رسوبات این اندیشه بمانند میراثی ناسره از یهود به نصارا می‌رسد. قائل شدن به اقامیم سه گانه، پدر و پسر خواندن خداوند و پیامبرش مسیح (ع) ادامه همان اندیشه است. خوارق عاداتی که به حضرت موسی (ع) انتساب داده شده در روایاتی که بر مسیح ساخته‌اند، برجسته‌تر نمایانده می‌شود. هرچند که علمای آگاه و مفسران بزرگ و باریک اندیش رغبتی به تکرار این حکایات و اخبار کذب از خود نشان ندادند با این حال عده‌ای پیدا شدند که نه تنها در صدد رد و نقض آنها برنیامدند، بلکه به میل و از سر ذوق به نشر این عقاید و وقایع پرداختند. همین اقبال و رویکرد غیر عقلانی و ساده اندیشانه موجب گردید عرفای باذوق و ادیب در مکتوبات و رسالات و اشعار و دواوین خود از این اخبار و افکار سود جویند.

کرامات و خوارق عاداتی که به مشایخ و کبار این قوم نسبت داده می‌شود در ارتباطی تنگاتنگ با همان اعتقادات یهود و نصارا یا داستان‌های آنهاست. تا آن جا که گاه این قصه سازی‌ها ما را به دوران چندخدایی^۴ می‌برد، خدایانی که نه کاملاً خدایند و نه انسان و انسان‌هایی که نه کاملاً انسانند و نه خدا؛ آنچه از صفات انسانی دارند نیازهای مادی و اخلاق و کنش آنهاست و آنچه از صفات خدایی دارند قدرت مافوق بشری آنان است.

فلسفه عرفان گنوستیک^۵ نیز از همین باور سرچشمه می‌گیرد. در آیین گنوستیسیسم^۶ جوهر و روح انسان جنبه خدایی دارد و در آغاز از جوهر و حقیقت کلی خدایی جدا شده و در قوس نزولی افتاده و گرفتار جسم و ماده و تن شده است. سعادت و پیروزی انسان هنگامی محقق می‌شود که دوباره علائق جسمانی را ترک کند و در قوس صعودی با ریاضت و تزکیه روح به اصل روحانی و معنوی خود نزدیک گردد و با خدا متحد و یکی شود. مراحل استكمال قوس صعودی، این سه زینه است: ۷. تصفیه یا تخلیه نفس؛ تجلیه یا تزکیه نفس؛ تحلیل یا حلول نفس. این که برخی عرفا ابای شیطان از سجده بردن به آدم را به یکتاپرستی ابلیس تعبیر می‌کنند و دلیل آن را شایسته نبودن

تلمود و سنن هدرین شدند برای تکمیل و تزیین هرچه بیشتر این افسانه‌ها مطالبی از خود نیز بر آن افزودند (همان).

این اضافات و جعلیات به گونه‌ای رو به تزاید گذاشت که سیمای حقیقت از میان ابرهای تیره جعل و دروغ پیدا نبود. این رویکرد ناصواب پاره‌ای مفسران قصص قرآن مجید، موجب اظهار نظرهایی ناشایست و اهانت آمیز در باب کلام عالی و آسمانی خداوند شد. با آن که اصل قرآنی این قصص، منزّه و به دور از این شائبه‌ها و اظهار نظر هاست، برخی محققان جدید، پاره‌ای از قصص انبیا همانند داستان «هابیل و قابیل»، «هاروت و ماروت»، «داستان نمرود» و حکایات «عمالقه و عاد و ثمود» و «شداد و ارم ذات‌العماد» و کمابیش دیگر داستان‌ها و حکایت‌ها را با دانش اساطیر یا میتولوژی^۱ اقوام سامی در ارتباط دانسته‌اند (علی اصغر حکمت، امثال قرآن، ص ۱۰- چاپ دوم، بنیاد قرآن، تهران، ۱۳۶۱).

علاوه بر این جعلیات و افسانه سازی‌ها، قصه‌ها و حکایات صوفیه را که در تفاسیر و کتب اخلاقی و تعلیمی وارد شده است باید با تحقیق و احتیاط نگریست و پذیرفت. صرف عبرت آمیز بودن یک قصه یا اخلاقی بودن یک حکایت نباید آن را از مسلمات شمرد و احیاناً کژاندیشی‌ها و نسبت‌های ناروای آن را با چشم بسته پذیرفت، زیرا برخی از این قصه‌ها نیز منشأ اسرائیلی دارد یا بر ساخته ذهن پردازندگان است و اصل قرآنی ندارد.

نمونه مشهور و مشهود آن، این گفته تورات است: «و خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید» یا «سرانجام خدا فرمود انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند؛ پس خدا انسان را شبیه خود آفرید» (تورات، کتاب آفرینش، باب اول، آیات ۲۶ و ۲۷).

عبارت فوق یکی از عمده ترین اصول و اساس عرفان اسلامی و ایرانی است. عرفای نامدار ما با استناد به حدیث «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» و آیه شریفه «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَهُ رَاجِعُونَ» اساس تفکری را بنیان نهادند که بر پایه آن، انسان خداگونه جلوه کرد. این جلوه خدایی یا خداگونگی انسان^۲ یا انسان-خدا^۳ نتیجه کژتابی اندیشه‌های بلندپروازانه بشری است.

خدای یهود (یهوه) معیارهای ممیزه الوهی و آسمانی بودن را ندارد. یهوه خدایی است که تا حد انسان و صفات انسانی، تنزل

1. mythology.
2. Theomorphism.
3. God-man.
4. Polytheism.
5. Gnostic.
6. Gnosticism.

۷. برای توضیحات تفصیلی و تکمیلی در این باره ر. ک: تابنده گنابادی، فلسفه فلوطین، ص ۴۴ (دانشگاه تهران، ۱۳۲۷)؛ یوسف فضایی، سیر تحولی دین‌های یهود و مسیح، ص ۴۸ (مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۶۱).

مخلوق برای سجود می دانند ریشه در اعتقادات یهود و روایات تورات دارد. با نگاهی اجمالی به مندرجات کتاب آیوب، باب دوم، آیات ۹ تا ۹۱، شیطان را از مقربان درگاه حق تعالی خواهیم یافت. ابلیس که در آیین های زرتشتی، مسیحیت و اسلام مظهر تباهی و پلیدی و لغزش است - و از این جهت لعین و رجیم - در عقیده یهود همانند فرشتگان مقرب، آزادوار به پیشگاه باری تعالی شد و آمد دارد و با درخواست از خداوند و اجازه حضرت حق به آزار و اغوای انسان ها و از جمله انبیا - به ویژه آیوب نبی (ع) - دست می یازیده است.

برداشت ها و استنباط های شخصی عرفا در آثار صوفیانه اگر چه زیبا و هنری است، اما صرف اخلاقی و تعلیمی بودن این آثار - و البته در نظر داشتن جایگاه والای ادبی و فرهنگی آنها - نمی تواند ما را از تنقید و تحقیق در اصالت اخبار و روایات منقول روگردان سازد، زیرا استنباط و احتجاج شخصی درباره مضامین و قصص قرآنی را باید تفسیر به رأی دانست و از همین رو صواب و ناصواب هر دو در تفسیر به رأی موجود و در هم سرشته شده است؛ از این روی برای بررسی و سنجش راستی ها و کژی ها و درستی ها و نادرستی هایی که در تفسیر قصه ها وجود دارد، علاوه بر نص قرآنی از احادیث معتبر نبوی و اهل بیت او یاری می توان گرفت. در کنار این منابع ارزشمند و قدسی، نیروی خرد نیز می تواند پاسخگوی پرسش های ما باشد.

ممد گرفتن از قدرت تفکر فعال و آزاد و پیراسته از شوائب، ضامن درستی استنباط و یادآوری ما خواهد بود، به شرط آن که توفیق قدسی نیز یاریگر عقل پاک گردد. برخی از این توفیق یا امداد آسمانی به «الهام خداوندی» یا «امداد غیبی» یاد کرده اند. این امداد یا الهام از الطاف و عطایای حق تعالی است که موجب گشایش بستگی ها یا کشف حجاب ها از برابر دیدگاه خاصان و اولیای الهی می گردد.

قصه و قصه گوایی

- پیشینه قصه گوایی در میان اعراب

سابقه قصاص عرب به پیش از اسلام باز می گردد به آن زمان که اعراب در شب نشینی های دیرپای خود سهر را به نقل سمر، آن چنان شیرین می ساختند که تن خسته شان حلاوت نوم نمی طلبید و گوش سپردن به داستان های ملوک یمن و حکایات مربوط به اقوام افسانه ای را - که نخستین اربابان عربستان پنداشته می شدند - از فرو رفتن در حریر نرم خواب و خلوت رخوت انگیز منام، خوش تر می داشتند. آنان در این شب زنده داری ها به بازگوایی روایت های قهرمانان حماسه های قبایل خود

می پرداختند و ضرب شست ها و قهر و غلبه جنگاوران قبیله خود را بر دشمن توصیف می کردند تا افتخاراتی را باز گویند که مردان قبیله ها کسب کرده بودند. گاه جز «ایام العرب» به داستان های اندرزآمیز نیز اقبال می کردند و قصه هایشان از حلو پند و سمر قند شیرینی می گرفت و گاه روایاتی را برمی خواندند که کم و بیش با امانت داری از انجیل وام گرفته بودند.^۸

در عهد اسلامی نیز طبقه قصه گوینان - به ویژه پس از رسول گرامی اسلام (ص) - پدید آمدند. آنان به نقل قصص انبیا می پرداختند و بر این قصه ها منقولاتی از اخبار یهودیان و نصرانیان برمی افزودند. نضربن حارث، قصه های غیر عرب را نقلی می کرد، وی داستان رستم و اسفندیار و «اساطیر اولین» ایرانیان را در مقابل قصص قرآنی و به گونه معارضه با قرآن بر اعراب می خواند. قصه گوئی در میان اعراب نه فقط یک هنر، بلکه یک پیشه و منبع درآمد هم به شمار می آمده است.

برخی تاریخ پیدایی قصه گوئی در اسلام را مربوط به عهد خلیفه دوم، عمر بن خطاب و با مجوز وی می دانند. بر این اساس «تمیم الداری» نصرانی مسلمان شده و از صحابه، نخستین قصه گوست. همچنین این عده تبدیل هنر قصه گوئی به پیشه نقلی را به زمان خلافت معاویه و پس از وی نسبت می دهند (کیهان اندیشه، ش ۳۰، خرداد و تیر ۱۳۶۹، ص ۱۲۱-۱۲۴، مقاله نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام، نوشته رسول جعفریان).

- مفهوم قصه

واژه «قصه» (القصة) به معنای حکایت و سرگذشت است. مؤلف فروق اللغات این کلمه را از اسمای مثلثه شمرده و جمع آن را «القصص» به کسر «ق» دانسته است.^۹ وی «القصص» به فتح «ق» را به معنای بیان حکایت یا حکایت کردن به کار برده است (ر. ک: الحسینی الموسوی الجزائری، ص ۲۶۱ - چاپ چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵).

قَصٌّ یَقْصُصُ در اصل به معنای دنبال کردن چیزی (تَتَّبِعُ

۸. برای تفصیل این مطلب ر. ک: تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرنوش، ص ۲۸ (امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳).

۹. القصة: اعوج؛ القصة: حکایت؛ القصة: اثر یا نشانه ای بر بدن، همچنین به معنای حکایت.

۱۳. فَلْتَقُصَّنْ: پس یقیناً حکایت آن‌ها را بیان کنیم - اعراف (۷) آیه ۷.
۱۴. نَقُصُّهُ: ما آن را حکایت کردیم - هود (۱۱) آیه ۱۰.
۱۵. يَقُصُّ: او (پروردگار) به حق دستور دهد - انعام (۶) آیه ۵۷.
۱۶. يَقُصُّ: بیان می‌کند - نمل (۲۷) آیه ۷۶.
۱۷. يَقُصُّونَ: بیان کنند، بخوانند - انعام (۶) آیه ۱۳۰.
۱۸. يَقُصُّونَ: بیان کنند، بخوانند - اعراف (۷) آیه ۳۵.
۱۹. فَالْقَصَصَ (الْقَصَصَ): پس این حکایات را بر گو - اعراف (۷) آیه ۱۷۶.
۲۰. قُصِّيه: از پی او رو، او را دنبال کن - قصص (۲۸) آیه ۱۱.
۲۱. الْقَصَصَ: حکایت، داستان، سرگذشت - آل عمران (۳) آیه ۶۲.
۲۲. الْقَصَصَ: حکایت، داستان، سرگذشت - اعراف (۷) آیه ۱۷۶.
۲۳. الْقَصَصَ: حکایت، داستان، سرگذشت - قصص (۲۸) آیه ۲۵.
۲۴. الْقَصَصَ: جمع قصه، حکایات و سرگذشت‌ها - یوسف (۱۲) آیه ۳.
۲۵. قَصَصًا: به دنبال رد یا اثر پا رفتن - کهف (۱۸) آیه ۶۴.
۲۶. فِي قَصَصِهِمْ: در حکایات آنان، در سرگذشت آن‌ها - یوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.

- تاریخچه تفسیر قصه‌های قرآن و کاربرد آنها

یکی از راه‌های شناخت اعجاز قرآن مجید و اعتبار و تنبیه، توجه به قصه‌ها و پرداختن به تاریخ پیامبران، اقوام، ملل و امم سالفه است. تاریخ‌پدایی دانش تفسیر و بررسی قصص قرآنی را باید به همان تاریخ‌پدایش دانش تفسیر و دیگر علوم قرآنی پیوند زد، از همان زمانی که توجه به قصه‌های قرآنی و استوار ساختن گزارش آنها به احادیث و اخبار و روایات منقول از نبی اکرم (ص)، صحابه و ائمه اطهار (ع) پیدا آمد و به تدریج فزونی گرفت. در ادبیات فارسی نیز اهتمام به قصص قرآن با پیدایش نخستین ترجمه و تفسیر فارسی قرآن کریم مقارن است. در حقیقت از قرن چهارم ق است که تحقیق و تحلیل قصه‌های قرآن به دست مفسران پارسی نویسنده نهاد می‌شود.

این اهتمام پس از ترجمه تفسیر طبری در تفاسیر دیگری از جمله تفسیر اسفراینی یا تفسیر تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم از شاهپور عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد الاسفراینی متوفی به سال ۴۷۱ ق و تفسیر زاهد یا لطائف التفسیر از ابونصر احمد بن الحسن بن احمد الدارانی به سال ۵۱۹ ق و تفسیر سوره آبادی از ابوبکر عتیق بن محمد نیشابوری چشم‌نوازتر است تا آن که در سده ششم و به فاصله اندکی دو تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار میبیدی و روض الجنان و روح الجنان ابوالفتوح رازی با پر مایه کردن و مستند ساختن این قصص به احادیث و اخبار و روایات و داستان‌های عارفانه، رونق و جلوه‌ای تازه بدانها می‌بخشند. این تلاش ارزشمند تا دوره ما و تفاسیر عصر حاضر نیز می‌پاید و دوام می‌آورد. یکی

الشئیء). در همین معنای قوله تعالی: و قالت لأخته قُصِّيه، مادر موسی به خواهر موسی گفت که به دنبال او (برادرت موسی) برو (قصص، آیه ۱۱). قصه‌گور از آن روی «قاص» می‌گویند که به دنبال آثار گذشتگان بوده است (يُتَّبِعُ الْآثَارَ وَيُخْبِرُ بِهَا). پس «قَصَّ يَقُصُّ» در مفهوم دنبال کردن و پیگیری رد یا اثر چیزی است که اکنون آن چیز ناپیداست و از آن صرفاً خبری و سرگذشتی و تنها حکایتی باقی مانده است. قصه در حقیقت بیان حال چیزی است که اکنون نیست. مؤلفان لسان العرب نیز فعل «نَقُصُّ» را در معنای «نَبِّينُ» دانسته است (لسان العرب، ج ۷، ص ۷۳). با این تعریف لغوی که به دست آمد قصص (جمع قصه) به اخبار و رویدادهای تاریخی گفته می‌شود که در پی هم و به گونه مجموعه و سلسله‌ای از وقایع پدید می‌آیند. قصد ما قصص قرآنی است که غالباً داستان زندگی و سرگذشت انبیا و اقوام آنهاست. ما در این قصه‌ها با اخبار واقعی‌ای که از سوی خداوند بر رسول او فرو فرستاده شده است سر و کار داریم، نه قصه به معنای امروزین آن یعنی اسطوره و افسانه. قرآن وصف و بیان حال پیامبران و امم آنان است و بنیاد استوار این قصص از منبع و حیانی ایشان ناشی می‌شود.

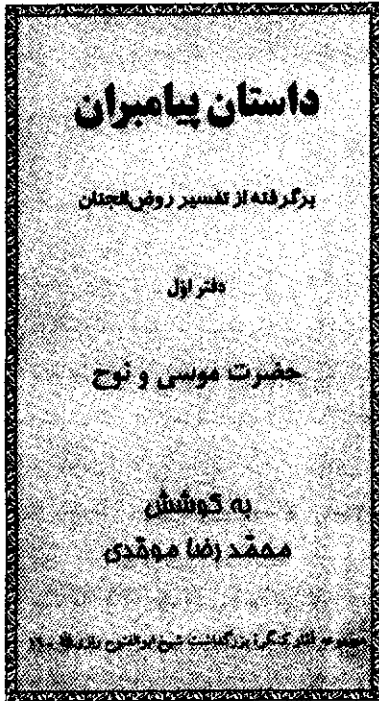
قصه در قرآن و تفاسیر آن

- کاربرد واژه «قَصٌّ» و مشتقات آن در قرآن کریم

از ریشه «قَصٌّ» مشتقاتی چند در قرآن کریم دیده می‌شود:

۱. قَصَّ: حکایت کرد، قصص (۲۸) آیه ۲۵.
۲. قَصَصْنَا: بیان کردیم، حکایت نمودیم - نحل (۱۶) آیه ۱۱۸.
۳. قَصَصْنَا: بیان کردیم، حکایت نمودیم - غافر (۴۰) آیه ۷۸.
۴. قَصَصْنَاهُمْ: ما احوال آنان را حکایت کردیم - نسا (۴) آیه ۱۶۴.
۵. لَا تَقْصُصْ: حکایت مکن، باز مگو - یوسف (۱۲) آیه ۵۵.
۶. نَقُصُّ: حکایت می‌کنیم، باز می‌گوییم - یوسف (۱۲) آیه ۳.
۷. نَقُصُّ: حکایت می‌کنیم، باز می‌گوییم - اعراف (۷) آیه ۱۰۱.
۸. نَقُصُّ: حکایت می‌کنیم، باز می‌گوییم - هود (۱۱) آیه ۱۲۰.
۹. نَقُصُّ: حکایت می‌کنیم، باز می‌گوییم - کهف (۱۸) آیه ۱۳.
۱۰. نَقُصُّ: حکایت می‌کنیم، باز می‌گوییم - طه (۲۰) آیه ۹۹.
۱۱. لَمْ نَقْصُصْ: حکایت نکردیم - غافر (۴۰) آیه ۷۸.
۱۲. لَمْ نَقْصُصْهُمْ: آنها را حکایت نمودیم - نسا (۴) آیه ۱۶۴.





از ویژگی‌های عمده تفسیر روح الجنان آن است که مؤلف شیعی این تفسیر ارزشمند، ضمن بیان سرگذشت عبرت‌انگیز اقوام پیشین و انبیای الهی از آدم (ع) تا خاتم (ص) در خلال تفسیر آیات قرآنی به ترجمه احوال و شرح قصص و تاریخ رسل نیز عنایت داشته است. وی صرفاً نقال قصص نیست، بلکه نظریات متقدانه‌ی وی درباره مسائل تاریخی و تمییز مرز میان صحیح و سقیم و تمایز بین ظن و یقین و قاطعیت وی در این راه، کار او را ارزشمندتر ساخته است. ابوالفتوح با صداقت و امانتی ذاتی و اطلاعات و مهارتی کافی در این شیوه قلم زده است. خامه روان و نثر ساده او توانا و هنری و از اطناب و صنعتگری بری است.

هدف خداوند از بیان قصص

بیان سرگذشت‌ها و حکایات و احوالات انبیا و اقوام آنان از زبان خداوند برای رسول خویش بر مردم از دو نظر حائز اهمیت است:

۱. مفاهیم و مضامین مندرج در قصه‌ها برای الگوگیری و اسوه‌پذیری انسان‌هاست؛

۲. در هر قصه علاوه بر اندرزها و اسوه‌ها و الگوها مسائل اخلاقی و انسان‌ساز بسیاری به چشم می‌آید، مثلاً داستان حضرت لوط (ع) الگوی مبارزه با فساد اخلاقی است یا داستان حضرت ابوب (ع) الگوی صبر و پایداری و داستان پیامبر اسلام (ص) اسوه رحمت و رأفت است؛ به همین ترتیب هر داستان نماد و الگویی عالی را می‌نمایاند.

قصص و داستان‌های منقول در کتب دینی صرفاً جنبه آموزشی و عبرت‌پذیری دارد و برای بیان مسائل اخلاقی و عالی انسانی است تا از این راه انسان عبرت آموز به خودسازی و معرفت دینی نائل گردد. مرحوم خزائلی نیز در این باب نوشته‌اند:

مقصود از ایراد قصص در قرآن کریم، بیان عبرت و موعظه است. به حکم نص تنزیل عزیز برای دعوت به راه پروردگار، سه طریق تعیین شده و آن سه عبارت است از: حکمت، موعظه حسنه و مجادله به وجه احسن (خزائلی، اعلام قرآن، ص ۱۳).

بنابراین قصه‌ها و داستان‌های قرآن را می‌توان به این موضوعات تقسیم کرد:

۱- اثبات وحی و رسالت ← داستان نوح، ابراهیم، یوسف، موسی و عیسی (ع).

۲- بیان و اثبات وحدت ادیان و اشتراک آنها در اصول اعتقادی (توحید، نبوت، معاد و سه اصل رسالت: اندرز، تبشیر و اتمام حجت) ← داستان نوح، هود، صالح و شعیب (ع).

تأکید بر قدرت خداوند و اثبات پیروزی نهایی انبیای الهی بر طاغوتیان^{۱۰} ← قصه طوفان نوح، طوفان شن برای نابودی قوم عاد، صاعقه برای نابودی قوم صالح، غرقه کردن فرعون و اعوانش در نیل و ...

قصه پروردگار عالم از بیان این قصه‌ها مبارزه با تحریف حقایق، اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی است. در واقع، قرآن مجید با نقل درست رویدادها و سرگذشت‌های پیشینیان از طریق قصه خلقت آدم، طوفان نوح، سرگذشت ابراهیم، موسی، یعقوب، یوسف، ذکریا، یحیی و عیسی (ع) به اثبات حقایق و تصحیح تحریف‌های موجود در عهدین پرداخته است.^{۱۱} قصه پرداز عالم هستی در کلام آسمانی، هدف از بیان داستان‌ها را برای پیامبر (ص) چنین بازگو کرده است: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (هود، آیه ۱۲۰).

بنابراین بیان استوار و آشکار، سه هدف برای این کار منظور شده است: قوت قلب بخشیدن به نبی کریم (ص)؛ آشکار ساختن راه درست و طریق حق و حقیقت؛ پند و موعظه و یادکرد سرگذشت‌ها و عواقب اعمال پیشینیان برای مؤمنان.

۱۰. چنان‌که در فرقان حق آمده است: كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛ خداوند نگاهشسته و حتم‌گردانیده که البته من و رسولانم غالب شویم که خدا قوی و مقتدر است «مجادله (۵۸) آیه ۲۱».

۱۱. در آیه سوم سوره «قصص» و آیه سیزدهم سوره «کهف» بر حقیقت قصه‌ها از زبان حق تعالی تأکید شده است.

عقلی ضعیف و ناروایند و گاه با اندکی مسامحه به سبب عدم وقوف بر صحیح و سقیم بودن آن، قابل پذیرش و البته اندرزآموز. بیشتر این حکایات کوتاه، نکات اخلاقی و دینی است، هم اخلاق دینی را شامل می‌شوند، هم اخلاق فردی و اجتماعی را. ممکن است این پرسش به ذهن خواننده این سطور خطور کند که در این بخش از گفتار که به اسرائیلیات پرداخته شده و بدان ویژه گشته است چه جای طرح این گونه مباحث است. در پاسخ باید گفت که این روایات و اخبار نه از نوع اسرائیلیات به شمار آمده‌اند و نه از نوع مسلمانات و مصدقات، بلکه در میانه این دو واقع می‌شوند و باید طبق توصیه رسول اکرم (ص) بدون اظهار نظر درباره صحت و سقم آنها و صرفاً به دلیل عبرت‌ها و نکات اندرزآموزشان - و نه ضرورتاً بلکه به اقتضای سخن و ایجاب مصالح - مورد مطالعه قرار گیرند.

- تمایلات و تفکرات صوفیانه در تفسیر روض الجنان

ابوالفتوح در روض الجنان از عرفا و طبقه صوفیه نقل سخن و حکایت کرده است. برخی به دلیل همین تذکارها او را صوفی منش و عارف مسلک شمرده‌اند. در این باره باید بگوییم اگر چه وی از اقوال و کلمات علمای صوفیه و مشایخ متصوفه بسیار نقل کرده است، ولی پیرو صوفیه نبوده است. خود وی در برخی جای‌ها در تفسیر روض الجنان به این مطلب اشاره می‌کند که حکایات منقول از متصوفه را چندان پایه و مایه‌ای نباشد، بلکه از قبیل مؤیدات ذکر می‌شود، مثلاً در جلد دوم در ضمن تفسیر آیه «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره، آیه ۱۷۳) می‌نویسد: «و این حکایت اگر چه لایق نیست برای آن آوردم تا بدان‌که که پرده بر احوال خود پوشیدن و عرض ناکردن اولی‌تر باشد که ربما مقصود از آن بهتر برآید که سؤال و تعرض».

۱۲. ماقصه آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد «کشف» (۱۸) آیه ۱۳.
۱۳. پس بر آنان حکایت حال آنها را به علم و دانش بیان کنیم تا بدانند که ما از کردار آنان غافل نیستیم «اعراف» (۷) آیه ۷.
۱۴. این حکایات را بر خلق بازگو باشد که به اندیشه در آنها درآیند «همان» آیه ۱۷۶.
۱۵. عبرتی کامل خواهد بود در آنها (قصه‌ها) برای خردمندان «یوسف» (۱۲) آیه ۱۱.
۱۶. در باب تعداد قصص قرآن ر. ک: ابواسحاق نیشابوری، قصص الانبیاء، ص ۱۰۲ (حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲)؛ محمدتقی ملبویی، تحلیلی نواز قصص قرآنی، ص ۱۳۴. در باب انگیزه‌ها و اهداف قصص قرآنی ر. ک: فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱۵۹ (حاج محمدباقر کتابچی حقیقت با همکاری فرانکلین، تبریز، ۱۳۴۴)؛ موسوی گرماردی، داستان پیامبران، ص ۱۳.

این تعبیر را با استناد به آیات الهی می‌توان به گونه‌ای گسترش داد که به چهار انگیزه برای ایراد حکایت‌ها و قصه‌های قرآن اشارت نمود. این تعبیر تازه می‌تواند در حکم تعریفی مناسب برای قصص قرآنی به کار رود. بر این اساس، قصه در قرآن چهار مشخصه دارد:

- نحن نقص علیک نبأهم بالحق^{۱۲}؛ خبر و سرگذشت حق، واقع است.
 - فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ^{۱۳} مبتنی بر دانش الهی است.

- فَأَقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^{۱۴}؛ برای بسط تفکر و گسترش اندیشه بشر.

- عبرة لأولی الألباب^{۱۵}؛ عبرت و اندرز صاحبان خرد.

به هر حال، آنچه بر ما مسلم است این حقیقت نورانی و انگیزه آسمانی است که تمامی قصه‌ها برای تهذیب نفوس و تأدیب انسان‌ها آمده است و غرض قصه‌ساز خلقت، خلق افسانه و داستان نبوده، بلکه خلق را به شنیدن حکایات راستین و نیوشیدن اندرزها و در گوش گرفتن مواعظ و نگرستن در عبرت فراخوانده و با شیرینی قصه، اندیشه‌های جستجوگر را به دنبال کشف کرده است. حلاوت پاداش‌ها و گوارایی و عده‌ها به ایمان آوردگان و تندوی و تلخی عقوبت و عذاب ناسپاسان و نافرمانان را در خلال قصه‌ها به نیکی و استادی تمام - که تنها ویژه خالق و معلم آدمی است - تعبیه نموده است. شاید به همین انگیزه تعلیم و تذکیر است که حدود ۱۱۶ قصه در متن سوره‌ها گنجانده شده و به جای پرداختن به جزئیات امور و تفصیل رویدادها به شیوه داستان‌پردازان و افسانه‌سازان به مغز و لب و غایت مقصود عنایت شده است.^{۱۶}

برداشت‌های صوفیانه از اخبار و روایات

بخشی از قصه‌های استشهادی مندرج در تفاسیر یا مستقیماً تجارب روحانی است که از زبان عرفا و متصوفه نقل می‌شود. مانند غالب قصه‌های کوتاه در تفسیر میبیدی و برخی حکایات تفسیر ابوالفتوح - یا تجربه صرف عرفانی نیست، بلکه روایان یا اهل اخبار و حدیث با یک یا چند واسطه آن را به پیامبر (ص) یا یکی از ائمه نسبت می‌دهند. این احادیث و اخبار گاه از نظر

حکایت زیر نمونه ای از منقولات عرفانی ابوالفتح است: ۱۷

ابوالعباس قطان گفت: پادشاهی بود و دختری داشت و در جهان همانش بود. او را به غایت اعزاز و اکرام داشتی، پیوسته با کام دل و مطربان. شبی مطربان از پیش او آن ملامی می زدند. عابدی در همسایگی بود، آواز برداشت و این آیت برخواند: یا ایها الذین... -الآیه ۱۸. او گفت: خاموش شوید. خاموش شدند. عابد دگر باره آیت برخواند. کنیزک بشنید، دست بیازید و جامه بدرید و جزع و زاری کردن گرفت. پدر را بگفتند. پدر آمد. گفت: به خدای بر تو، خدای را سرایی است که در او آتشی است که هیزم آن آدمیانند و سنگ هاست؟ گفت: بلی. گفت: ای بی امانت، پس مرا خبر نکردی؟ به خدای که طعام خوش نخورم و جامه نرم نپوشم تا بدانم که من اهل بهشتم یا اهل دوزخ (ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج ۱، تصحیح یا حقی و ناصح، ص ۱۶۷، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۶).

در تفسیر روض الجنان رگه های زیادی از تأویلات و برداشت های عارفانه به چشم می آید که به سبب نزدیکی زمان تألیف آن به زمان نگارش تفسیر عرفانی کشف الاسرار درخور توجه است. در این جا به آوردن چند نمونه دیگر از ذکر اقوال و حالات مشایخ صوفیه در تفسیر روض الجنان بسنده می کنیم:

۱. طبقات مختلف مردم

عبدالله مبارک گفت: در نزدیک سفیان ثوری شدم به مکه. بیمار بود و داروی خورده بود و اندوهی می بود او را. گفتم: چه بوده است تو را؟ گفت: بیمار و داروی خورده ام. گفتم: پیازی هست؟ بفرمود تا بیاورند. بشکستم و گفتم: بسوی باز گیران. به بوی باز گرفت و عطسه چندش فراز آمد و گفت: الحمدلله رب العالمین، و ساکت شد. مرا گفت: یا ابن المبارک فقیه و طبیب! گفتم: دستوری باشد که مسأله چند بپرسم؟ گفت: بپرس. گفتم: أخبرنی من الناس، مرا بگوی تا مردم کیست؟ گفت: فقیهان. گفتم: پادشاهان کیستند؟ گفت: زاهدان. گفتم: اشراف کیستند؟ گفت: پرهیز کاران. گفتم: غوغا کیستند؟ گفت: آنان که گردند و احادیث نویسند برای آن که مردمان خورند. گفتم: سفالگان که اند؟ گفت: ظالمانند. آن که وداعش کردم. مرا گفت: یا ابن المبارک، این خیر و مانند این نگاه دار که امروز ارزان است، پیش از آن که گران شود به بها نیابند (ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲).

۲. سلمان منا

[مهاجرین و انصار] گفتند: یا رسول الله، إحتلفنا فی

سلمان، در سلمان خلاف افتاد ما را، ما می گوئیم از ماست و ایشان می گویند از ماست. رسول-علیه السلام- گفت: این چه دعوی است که در سلمان می کنی؟ سلمان نه از شماسست نه از ایشان، سلمان منا، سلمان از ماست، اهل البیت. ای عجب، این حال با حال تو نیک مانند، چون فردای قیامت در عرصات آیی با بار گناه، آدم که تو را بیند روی بگرداند، نوح که تو را بیند تبراً کند، ابراهیم که تو را بیند تبراً کند، رسول که تو را بیند سر در پیش افکند. چون

۱۷. نمونه این گونه تفسیرها یا بهتر بگوئیم تأویلات صوفیانه در کشف الاسرار بسیار فراوان است. این تأویل ها در حقیقت چیزی جز برداشت شخصی مفسر یا قرائت خاص از او جریانات و حوادث درون قصه ها نیست. تنها مراجعه به چند نمونه معدود از این دست تأویل ها و برداشت ها ما را با مشرب فکری مفسر و سبک او در تفسیر قصص قرآنی آشنا می سازد:

الف) چهل هزار هارون نام در تشیع جنازه هارون:

«... قول دوم آن است که این هارون مردی بود از نیک مردان و زاهدان بنی اسرائیل و می گویند آن روز که این هارون از دنیا رفته بود با جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودند که نام ایشان همه هارون بوده» (ج ۶، ص ۳۴).

ب) مجازات مرگ برای زکریا که به غیر حق پناه برد (و مجازات دیگر انبیا):

«زکریا چون بلا روی به وی نهاد، پناه و درخت داد، چنان که در قصه است. غیرت در گاه عزت در رسید. ریشه طلیسان وی بیرون بماند، نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناهگاه وی شد. به سرش ندا آمد: یا زکریا، اکنون که پشت و درخت دادی و پناه با وی بردی، نگر که چه بلا بر تو گماریم. اره برنهادند و او را با درخت به دو نیم کردند تا عالمیان بدانند که هر آن کس که پناه و غیر حق برد، اژدهای غیرت حق، دمار از جان وی برآرد.

ای مسلمانان در راه آید تا حسرت آدم ببینید، نوحه نوح شنوید، بی کاملی خلیل ببینید، مصیبت یعقوب ببینید، چاه و زندان یوسف ببینید، اره بر فرق زکریا و تیغ بر گردن یحیی ببینید، جگر سوخته و دل کباب گشته محمد عربی (ص) ببینید. زخم های بدان سختی و عشق های بدان تیزی» (ج ۶، ص ۲۱ و ۲۰)؛ نیز: پادشاه مجاهد در راه خدا (ج ۳، ص ۲۵ و ۲۵۱)؛ خط دوازی که پیر عابد به دور خود و عیسی (ع) کشید تا بازان بدانان نرسد (ج ۶، ص ۴۴ و ۴۵).

۱۸. ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید خود را با خانواده خود از آتش دوزخ نگاه دارید، چنان آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز اوست و بر آن دوزخ، فرشتگانی بسیار دلسخت مأمورند که نافرمانی خدا را نخواهند کرد و آنچه به آنها حکم شود انجام دهند «معارج (۷۰) آیه ۱۶».

نشسته به ساز تمام. به در مسجد الحرام رسید. فرود آمد و راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا، این راحله و آنچه در وی است در ضمان تو است تا من بیرون آیم با من سپاری. و در مسجد رفت. چون بیرون آمد، راحله او برده بودند. سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا، این دزد چیزی از من نذرید، از تو دزدید. گفت: نگاه کردم از سر کوه ابوقبیس مردی را دیدم که می آمد زمام ناقه اعرابی به دست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن افکنده. اعرابی را گفت: بستان راحله ات با هر چه بر او بود.

ما گفتیم: قصه تو چون بود؟ گفت: این راحله بردم، چون بر سر کوه رسیدم، سواری بر آمد بر اسب اشهب برنشسته و مرا گفت ای دزد، دست راست بیرون کن. من دست بیرون کردم. دست من بر سنگی نهاد و به سنگی دیگر جدا کرد و در گردن من افکند و گفت برو، هم این ساعت راحله به اعرابی بسیار. من بیامدم و راحله باز آوردم. من گفتم: سبحان من لأیضیع ودایعه و لأیخیب سائله (همان، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲).

چنان که از همین چند نمونه بر می آید فضای داستان ها ترکیبی از واقعیت ها و مسلمات دینی بر مبنای اعتقاد به قدرت مطلق و لایزال خداوند است با شالوده ای از افسون افسانه، نوعی از شیوه قصه پردازی موسوم به رئالیسم جادویی^{۱۹} که در آثار عرفای داستان گوی ما اندک نیست. تنها کافی است چند برگ از او را که در کتاب نذکرة الأولیای عطار نیشابوری را ورق بزنیم تا در خلال شرح حالات هر کدام از مشایخ، کرامات و اطواری را به چشم ببینیم- و در دل بدانها باورمند شویم- که خرد نقاد و ذهن پرسشگر در باب آنها چون و چرا بسیار دارد؛ اینها نیز که در این جا می خوانیم بدانها در آن جا ماند.

رویدادهایی که در این قصه ها تصویر می شوند، از آن رو که غالباً به صورت مُنعَن از رسول خدا (ص) یا دیگر انبیای الهی و ائمه دین نقل شده و به آنها منسوب است- و گاه یادکردی از راویان روایات هم نیست- واقعی و رئالیستی می نماید، اما از سوی دیگر از آن روی که این روایات رخدادشان دور از ذهن و محال عقل می نماید به استناد «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل و کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» پذیرفتنشان به عنوان وقایع مسلم و قطعی منتفی است. با این حال ممکن است همانند برخی قصه های مثنوی مولوی یا حکایت های گلستان و

۱۹. Magic Realism (ر. ک: محسن سلیمان، واژگان ادبیات داستانی، ص ۱۴۵- انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲).

نظر رحمت در آید و توقع سعادت به نام آن بنده بر آید آمد گوید: فرزند من است، نوح می گوید بر شریعت من است، ابراهیم می گوید بر ملت من است، مصطفی (ص) می گوید از امت من است. حق تعالی گوید: این چه دعاوی مختلف است؛ بنده، بنده من است (همان، ص ۴۸۷ و ۴۸۸).

۳. ارزش صدقه نهانی

انس مالک روایت کند که چون خدای تعالی کوه ها بیافرید، فریشتگان از سختی و عظم کوه ها تعجب نمودند، گفتند: بار خدایا، از این سخت تر و عظیم تر هیچ آفریده ای؟ گفت: بلی، آهن که غالب است سنگ را. گفتند: بار خدایا، از آهن سخت تر هیچ آفریده ای؟ گفت: بلی، آتش که غالب است سنگ را. گفتند: بار خدایا از آتش عظیم تر هیچ آفریده ای؟ گفت: بلی، آب که غالب است آتش را. گفتند: بار خدایا، از آب عظیم تر هیچ آفریده ای؟ گفت: بلی، خاک که غالب است آب را. گفتند: بار خدایا، از خاک هیچ عظیم تر آفریده ای؟ گفت: باد که غالب است خاک را. گفتند: از آن عظیم تر هیچ نیست در خلق تو؟ گفت: بنده ای که صدقه ای به دست راست بدهد از دست چپ پوشیده دارد (ج ۱، ص ۱۵۸).

۴. سایه ابر در ازای عبادت سی ساله عابدان بنی اسرائیلی

ابوالاحوص گوید چنین خواندم در کتابی که عابدی در بنی اسرائیل، سی سال عبادت کرد و در بنی اسرائیل چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص و در آن میانه گناه نکردی ابری بیامدی و او را سایه کردی! این عابد پس از سی سال عبادت از آن هیچ اثر ندید. مادر را گفت: یا مادر، این چه حال است که من عبادت کردم سی سال و اثر آن پیدانشد؟ گفت: همانا گناهی کردی در میانه. گفت: نکردم و همه عمر نیز نکردم. گفت: هیچ بار اتفاق افتاد که بر آسمان نگرستی و اندیشه ناکرده چشم از او بر گرفتی؟ گفت: بسیار. گفت: تو را از این جا آفت آمد (همان، تصحیح شعرانی، ج ۲، ص ۲۸۶ و ۲۸۷، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۶).

۵. توکل

طاووس یمانی گفت: اعرابی ای را دیدم در مکه به راحله



بوستان سعدی و بیشتر کتب عرفانی و تعلیمی، زاینده ذهن گویندگان و مفسران باشد و برای مقاصد خیر خواهانه - و نه ایجاد انحراف و شایبه در حقایق دینی - به کار رفته باشند. صرف وجود این قصه ها در تفاسیر قرآن، موجب الزام پذیرش و تسلیم در برابر آنها نیست و نباید چنین پنداشت که هر چه بطلانش اثبات نشده باشد حقاقتش به ثبت رسیده است. برای استفاده علاقه مندان، عناوین و نشانی چند قصه از این دست را در تقصیر ابوالفتوح رازی یاد می کنیم:

- دیو در دل بت؛ هر بتی در بطن خود شیطانی دارد (همان، ج ۴، ص ۱۶).

- حکایت درویشی صالح که از فاقه مردار می خورد و همسایه او خبر نداشت (همان، ج ۴، ص ۱۰۹).

- معجزه عیسی در برکت دادن به طعام ها و ... (همان، ص ۳۷۴).

- شیر خوردن طفل (ابراهیم علیه السلام) از انگشتان خود (همان، ص ۴۶۵).

- پیامبر (ص) با مالیدن دست^{۲۰} بر روی شصت و اندی جراحت علی (ع) که از زخم تیر و تیغ و نیزه برداشته، همه را مداوا می کند (همان، ج ۳، ص ۱۹۹).

- شیاطین در هوا گردی می پاشند تا مردم اجرام سماوی را نبینند و از سر اعجاب به خدا ایمان نیاورند (همان، ص ۲۸۶).

- میان پوست و گوشت انسان کافر، کرم هایی حایلند که ... (همان، ص ۴۱۵).

- شیطان همه نوزادان را مس کند به هنگام ولادت مگر مریم و عیسی را (همان، ص ۲۱).

- شتر پیری که از ترس نحر می گریزد و به رسول (ص) پناه می برد و به او سجده می کند (همان، ص ۹۱ و ۹۰).

- هیأت و صفات فرشتگانی که پیامبر (ص) را در غزو یاری دادند (همان، ص ۱۷۶-۱۷۷).

بیان مسائل ماورایی (عالم ملکوت، بهشت، دوزخ و...)

یکی دیگر از جمله مسائلی که اثبات یا انکار حقیقت و سلامت آنها دشوار است قصه هایی است که در تفاسیر فارسی در باب مسائل ماورایی و متافیزیکی می بینیم. برخی از این قصه ها را باید از خویشاوندان و اخلاف اسرائیلیات و ممزوج با آنها و به طور کلی (شبه اسرائیلیات) شمرد. حقیقت عالم ماورا و مسائلی که در علم بشر نیست و مربوط به علم و عالم غیب است تنها به آن مقدار که در کلام پاک آسمانی و روایات و اخبار صحیح معصومین (ع) به ما رسیده است، مورد اعتقاد و اعتماد

ماست. دستاویز کردن این گونه اخبار و روایات و قصص از جمله شگردها و روش های مفسران در توجیه برخی مطالب، باورها یا آداب دینی، اخلاقی و اجتماعی و آیینی است. ما بی هیچ داوری به مصداق توصیه رسول (ص) در این گونه موارد، سکوت پیشه می کنیم و تنها نمونه هایی چند برای اطلاع و آشنایی خوانندگان این رساله به دست خواهیم داد تا هر کس با مشرب فکری و منظر عقلی خود در آنها مذاقه و امعان نظر کند.

- تحیت و سلام آدم خلیفه الله به فرشتگان

... آن که فرشتگان را فرمود تا منبر آدم برگرفتند و او را در هفت آسمان بگردانید تا عجایب هفت آسمان بدید به مقدار صد سال، آن که اسپ از مشک اذفر بیافرید و او را دو پر داد از دو مرجان و فرمود آدم را تا بر آن جا نشست و در آسمان ها می گردید و بر افواج فرشتگان سلام می کرد و می گفت: السلام علیکم ورحمة الله یا ملائکه الله. ایشان در جواب می گفتند: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته یا خلیفه الله. خدای تعالی گفت آدم را: من این سلام، تحیت تو و فرزندان تو کردم تا به قیامت (ابوالفتوح، تفسیر روض الجنان، تصحیح یاحقی و ناصح).

- چرا وقت نماز صبح، پیش از طلوع آفتاب مقرر شده است؟

و اما نماز بامداد: آفتاب که برآید از میان دو سر و شیطان برآید و کافران او را سجده کنند. خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند پیش از آن که کافران، شیطان را سجده کنند (همان، ج ۱، ص ۲۴۷).

- حدیث الذئب الابيض از شگفتی های معراج

[پیامبر] من در آسمان دنیا می رفتم، خروسی را دیدم گردن او سبز و سر و تن او سپید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم. پای های او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش بود. گردن دو تا کرده، دو بال داشت که اگر بر افراشتی به مشرق و به مغرب برسیدی. چون شب به آخر رسد او پرها باز کند و به هم باز زند و خدای تعالی تسبیح گوید و گوید: سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال، لا اله الا الله الحی القيوم. چون خروسان زمین آواز او شنوند

۲۰. مقایسه شود با قصه «مداوای زخم حارث بن اوس با خبوی پیامبر (ص)» (ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۳، ص ۲۰۸).

- از ورای فرشتگان و اعوانان، زمینی هست سپید چون رخام، عرضش چندان که آفتاب به چهل روز تواند بریدن (همان، ج ۱، ص ۷۲).

- کیفیت خلقت آسمان‌ها (همان، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۶).

داوری در باب شیوه رویکرد مفسران به اسرائیلیات

در چند بهره اخیر گفتار حاضر به بحث درباره چستی اسرائیلیات - هم در لغت و هم در اصطلاح - پرداختیم. در خلال گفته‌ها و در لابه لای این نوشته‌ها بر تأثیر ناصواب مندرجات اسرائیلی بر عقاید و اصول اخلاقی و ایمانی مسلمانان و نفوذ در فرهنگ و ادب ایرانیان اشاراتی نمودیم تا خود و خوانندگان این رساله را به احتیاط در پذیرش و نقل و استناد به اسرائیلیات توصیه کرده باشیم.

یافتن این برساخته‌های ناشایست و استخراج آنها از دل تفاسیر، کار چندان ساده‌ای نیست؛ دشوارتر از آن، ستردن این افسانه‌ها و باورهای سست عنصر از آینه اذهان و زدودن آنها از دامن اندیشه است.

یکی از اقدامات سودمند در این راه تشخیص احادیث موضوعه و جعلی است که از آنها برای تأیید و نقل برخی اخبار و قصص اسرائیلی استفاده شده؛ واضعان این احادیث نامقبول و معجول، سهم عمده‌ای در نشر و جلب اعتماد و اعتقاد مؤمنان به افسانه‌های اسرائیلی دارند.

رویکرد انتقادی ابوالفتوح به کاربرد افسانه‌های اسرائیلی در تفسیر قصص انبیا

از نظر شیوه کار، ابوالفتوح ادامه دهنده سنت تفسیرهای قصصی است که در تفسیر نویسی فارسی نمونه‌های برجسته و ممتازی مانند ترجمه تفسیر طبری و تفسیر سوراآبادی و حتی تفسیر کشف الاسرار از آنها بر جای مانده است. شیخ ابوالفتوح به این تفاسیر و سیر و تواریخ پیشین التفات داشته و از آنها بهره برده است. قضایوت در این باره که وی مستقیماً از چه منابعی برای تفسیر قصص استفاده کرده امری دشوار است، زیرا در آن دوران مرسوم نبوده است که مأخذ مطالب منقول یاد کرده شود، بنابراین ما تنها می‌توانیم به منابعی که ندرتاً از آنها نام برده شده

جمله به آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال بر هم زنند. چون او ساکن شود خروسان زمین ساکن شوند، چون دگر باره او بجنبید و آواز کند به تسبیح، خروسان زمین همچنین کنند به موافقت او و جواب او. رسول گفت: تا او را بدیدم مرا آرزوی اوست که دگر باره باز بینم او را (همان، ج ۷، ص ۱۷۳).

این داستان در ترجمه تفسیر طبری هم - با جزئیات بیشتر و تغییرات در خور توجه تر - آمده است. جایگاه این خروس، آسمان چهارم است. در ترجمه تفسیر طبری شأن و اوج این خروس از زبان پیامبر (ص) چنین نقل شده است: «او از دد و دام و چرنده و پرنده و جمندگان که خدای عزوجل بیافریدست - به جز آدمیان - هیچ چیز نیست بر خدای عزوجل گرامی تر از این خروه. و چون پیغامبر - علیه السلام - آن خروه را بدیده بود چون به زمین آمد همواره خروس سپید داشتی و گفت: هر آن جا که خروه سپید باشد بر اهل آن خانه جادوی کار نکند و دیوان از آن جا پرهیز کنند. و از بهر این است که پیغامبر - علیه السلام - وصیت کرد اندر حدیث خروه سپید. گفت: دوست دارید خروه سپید را که او دوست من است و من دوست اویم و دشمن او دشمن من است و دشمن من، دشمن اوست^{۲۱} و اگر مردمان بدانندی که کرامت او بر خدای عزوجل چیست، هر پری کز ویو فتادی به زر سرخ باز خریدندی» (ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، ج ۱، ص ۱۹۱ - دانشگاه تهران، ۱۳۱۷).

به سبب آن که تعداد شواهد بیشتر از اینهاست که نوشته آمد دیگر نمونه‌ها را با عنوانی کوتاه یاد می‌کنیم و با درج نشانی هر کدام، خوانندگان و علاقه‌مندان را به آن جا حواله می‌دهیم: - اگر زنی از زنان بهشت، یک بار سر به دنیا فرود آرد همه زمین پر از بوی مشک می‌شود و نور از آفتاب و ماه بستانند (ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱، ص ۱۷۷).

- اگر یکی از حورالعین خیو در هفت دریا فگند آب دریا جمله عذب شود (همان، ج ۱، ص ۱۷۳).

- و در آن که در بهشت تمتع و طی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند. فی الجنة جماع ما شئت ولا وکد (همان، ج ۱، ص ۱۷۴).

- چون مؤمن را در بهشت^{۲۲} آرزوی فرزند شود حمل و وضع و رضاع به یک ساعت باشد بر حسب مراد (همان، ج ۱، ص ۱۷۴).

۲۱. از پیامبر اسلام (ص) در باب حرمت و نکوداشت خروس آمده است:

لا تَسْبُوا الذِّبْکَ فَإِنَّهُ يَوْقُظُ لِلصَّلَاةِ (فروزانفر، احادیث مفنوی، ص ۹۳ - چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰).

۲۲. توصیف بهشت در تفسیر کشف الاسرار نیز در خور مطالعه است

«میبندی، کشف الاسرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۸، ص ۲۳۸

و ۲۳۹ - چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.

- به ویژه تفسیر جریر طبری - اشاره کنیم. جنبه خطایی تفسیر ابوالفتوح که از پیشه او یعنی وعظ و خطابه بر منابر و در مجالس برخاسته است تمایل حرفه‌ای و گرایش باطنی او را به ذکر قصص - مؤثرترین عنصر وعظ برای عام و خاص - می‌نمایاند.

اهمیت تفسیر او در واکنش معقولی است که به روایات و اخبار برگرفته از تفاسیر مقدم - مثل تفسیر طبری - از خود نشان می‌دهد. وی برخلاف مؤلفان دو تفسیر دیگر به نقد و حتی رد این اخبار می‌پردازد و با شجاعت از پذیرش خرافه‌ها سر باز می‌زند. شاید مهمترین حسن تفسیر و عالی‌ترین نقطه عطف گزارش او به عنوان نخستین تفسیر شیعی، همین باشد. بر این اساس ابوالفتوح رانه مفسری عامی مشرب و قصه پرداز توان‌ناامید و نه عالم و عارفی احساساتی و توجیه‌گرا. او در شمار آن عده از مفسران نیست که برای تحریک ذائقه باطل و اشتهای قاتل خوانندگان و مخاطبان قصه خوان روزگار خویش یا به قصد فرونشاندن عطش سیری ناپذیر افسانه خواهان، دست به مسامره بزند.

شیوه شیوای او بر مبنای تفسیر قرآن به قرآن و استناد به احادیث نبوی و تصدیق به گفتار صادق اهل بیت (ع) استوار و پایدار شده است. وی با روحیه‌ای منطقی و مستحکم و خالی از هیجانات قلبی و غلیانات درونی، اخبار و حکایات رسیده را از صافی شرع - قرآن و سنت و روایت مستند اهل بیت (ع) - و عقل می‌گذراند و باز دودن و پیراستن زواید و اضافات خلاف این دو به نقل و نقد آنها می‌پردازد. این شیوه ارزشی و نقادانه، تفسیر وی را بر دو تفسیر دیگر رجحان می‌نهد.

نثر خاص ابوالفتوح در بیان و تحلیل قصه‌ها گوی و ویژه تر می‌شود. سادگی، روانی، فصاحت، اصالت در نثر کهن پارسی، جزالت و اشارت به نکات تاریخی، صحت و دقت و امانت در نقل، نقد و نظر درباره اخبار، طرح آرای مختلف درباره قصص انبیا بیان بر افزوده‌ها بر این داستان‌ها و طرح و طرد تحلیل‌های نادرست دیگران و نهایتاً فواید لغوی، نکات جالب توجه دستوری و زبان‌شناسی و لطایف و دقایق ادبی از جمله ویژگی‌های ارزشمند این بخش از تفسیر اوست.

طبری، محمد بن جریر، را پدر تاریخ برنامیده‌اند. او را پدر تفسیر نیز می‌توان گفت. ۲۳ این دو امتیاز - مورخ و مفسر بودن - می‌تواند انگیزه مهمی برای اقبال شیخ ابوالفتوح به این شخصیت نامدار باشد؛ از همین روست که اخباری مشابه در هر دو تفسیر یافت می‌شود که مأخوذ از قصص و حکایات اسرائیلی است و غالباً از روایان اسرائیلیات یعنی کعب الاحبار، وهب بن منبه، ابن جریر و امثال آنها نقل شده است.

ابوالفتوح سه گونه از قصص را مورد توجه قرار داده و هر کدام

را به جایگاه و به اقتضای آیه و سوره مورد بحث روایت کرده است. یک دسته از این قصص - که بخش عمده داستان‌ها را تشکیل می‌دهد - مربوط به زندگانی و احوال امم پیشین و انبیای خدا تا پیش از اسلام است. دسته‌ای دیگر از این قصص ویژه زندگانی پیامبر اسلام (ص) و دوران رسالت و شرح غزوات، نصرت‌های الهی و احکام نازل شده و... است. برخی از این قصه‌ها نیز مربوط به داستان‌های اساطیری و اخبار اسرائیلی است.

شیخ این اخبار و روایات را از تفاسیر و منابع مقدم بر خود گرفته و ضمن گزینش و دقت در نقل، همت بر آن تصور کرده که در عین ملاحظات دینی و اعتقادی به داوری در باب آنها نیز بپردازد.

روایاتی که شیخ از آنها یاد می‌کند البته به جز جریر طبری که بارها از او نام برده و روایت کرده است گاهی از قصاص نامدار اسرائیلیاتند، کسانی چون کعب الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و ابن جریر. ۲۴ این روایات به احتمال زیاد از طریق تفسیر کبیر طبری به شیخ رسیده، ولی به همان علت که گفتیم نام و نشان منبع و مأخذ قول خود را در این گونه مواقع یاد نمی‌کند.

سهم بیشتری از روایات اسرائیلی در تفسیر طبری از قول وهب بن منبه و ابن جریر است و از کعب الاحبار و عبدالله سلام به نسبت آن دو روایات کمتری نقل شده است. این در حالی است که کعب و وهب بیش از عبدالله و ابن جریر مورد ظن و طعن دانشمندان علوم قرآنی و بزرگان علم حدیث بوده‌اند به طوری که کعب الاحبار و وهب بن منبه را قهرمانان اسرائیلیات و منابع خرافات معرفی کرده‌اند و ابوهریره را در جعل و وضع حدیث متأثر و پیرو آن دو دانسته‌اند ۲۵ (ذهبی، تفسیر المفسرون، ج ۱، ص ۱۸۴، دار الکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۸۱).

شیخ ابوالفتوح اگرچه با واسطه طبری، این اخبار را نقل می‌کند، اما معمولاً بی توجه از کنار آن نمی‌گذرد و نظر خود را به عنوان عالمی

۲۳. بنگرید به: ذهبی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲۴. دکتر عسکر حقوقی سال‌ها پیش - حدود چهار دهه قبل - برخی از قصه‌های قرآنی مندرج در تفسیر ابوالفتوح را بر اساس نسخه قدیم و البته سودمند مرحوم ابوالحسن شعرانی بی هیچ نقد و داوری خاص در باب این قصه‌ها به چاپ رسانیده است «عسکر حقوقی، تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶».

اخیراً در سال ۱۳۸۰ - گزیده‌ای از قصه‌های تفسیر مزبور با عنوان «گزینه روض الجنان و روح الجنان» به اهتمام شادروان احمد احمدی بیرجندی تهیه و به بازار نشر کتاب عرضه شده است. این گزینه ویژه اخبار و روایات مربوط به اهل بیت (ع) است و با عنوان انتخابی آن چندان تناسبی ندارد «احمد احمدی بیرجندی، گزینه روض الجنان و روح الجنان، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰».

۲۵. برای تفصیل و جزئیات بیشتر در این باره بنگرید به: ذهبی، ج ۱، ص ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۶۹ و ۲۶۲.

یوم الجمعة لِحَقِّهِ تَعَبٌ - تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً - چون به شش روز این همه چیزها بیافرید رنجور شد - علی زعمهم، علیهم لعائن الله - فَسَبَّتَ یَوْمَ السَّبْتِ أی استراحت؛ روز شنبه بیاسود از این کار - ایشان شنبه روز آسایش دانند و در این روز هیچ کاری نکنند (همان، ج ۱، ص ۳۲۲).

در برخی موارد که خبری را نقل می کند و در باب آن تردید دارد اما قصد ابراز آن را ندارد سکوت اختیار می کند و صدق و کذب آن را به خود خبر - و بر عهده خواننده - می گذارد، مثل این نمونه در باب مسخ شدگان: «و آن مسمو خان، سه روز بماندند و جمله بمردند و هیچ مسموخ بیشتر از سه روز بماند - علی ما جاء فی الأخبار» (همان، ص ۳۲۴).

گاه نیز مطلبی را از قول طبری نقل می کند بی آن که هیچ داوری و نظر شخصی از خود ارائه دهد، مثل خواب حضرت یوسف (ع). گاهی نیز تردید خود را در مسأله ای که اثبات حقیقت یا کذب آن دشوار است خواننده را به راوی خبر احاله می دهد؛ در داستان آدم، در بخشی که هابیل به دست قابیل کشته می شود (ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره مائده) چنین نوشته است: «در قتلگاه او خلاف کردند، عبدالله عباس گفت در کوه نود بود و بعضی دیگر گفتند به نزدیک عقبه حری بود و این قول محمد جریر است» (ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، تصحیح شعرانی، ج ۴، ص ۱۷۹).

یا در باب افسانه غرانیق - قصه ای بر ساخته و معجول - که همه مفسران در ذیل تفسیر آیه ۵۲ سوره حج بدان اشارت کرده اند علمای محقق شیعه از جمله ابوالفتوح رازی آن را رد نموده و منافی عصمت انبیا دانسته اند. این قصه هم در تفسیر طبری و هم در تفسیر کشف الأسرار بدون هیچ گونه اظهار نظری از جانب مفسران - در رد یا نفی آن - آمده است. ۲۶

گاهی نیز بی هیچ سخن و نظری روایاتی را نقل می کند که بوی تفکرات اسرائیلی می دهد و از همان دست است، وی در توصیف آدم (ع) می نویسد:

و آدم - علیه السلام - به طول هزار گز بود و سر او در ابر می سودی و با فریشتگان هوا و ابر سخن گفتی. چون در

۲۶. برای مقایسه آرای ابوالفتوح رازی با نحوه برخورد محمد بن جریر طبری و میبیدی در طرح و نظر در باب افسانه غرانیق ر. ک: ابوالفتوح رازی، تصحیح یاحقی و ناصح، ج ۷، ص ۱۵۰؛ جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۱۹-۱۲۱؛ میبیدی، کشف الأسرار، ج ۶، ص ۳۸۶ و ۳۸۷؛ طبری، مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۰ و ۹۱؛ حسینی طباطبائی، خیانت در گزارش تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۰؛ کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۴۳۳ (در شرح ابیات ۱۵۲۸-۱۵۳۱).

شیعی و مفسری صاحب مشرب به صراحت بیان می کند، مثلاً در داستان حضرت موسی (ع) در آن بخش که سامری از غیبت موسی (ع) و تساهل هارون سوء استفاده می کند و قوم بنی اسرائیل را به گوساله پرستی می خواند تفسیر و نظر ابوالفتوح چنین است:

و در یک روایت آن است که پیش از آن سامری، جبریل را دیده بود بر اسبی نشسته است که آن را فَرَسُ الْحَیْوةِ گفتندی و او جبریل را بدید، برای آن که از آن کودکان بود که در عهد فرعون که او کودکان را می کشت و مردم کودکان را در کوه ها و غارها و شکاف سنگ ها پنهان می کردند. جبریل - علیه السلام - بیامدی و ایشان را از گوشه پر خود شیر دادی. پس آنان که از پر جبریل شیر خورده بودند جبریل را بدیدندی - و این روایت محمد بن جریر الطبری است - و هر کجا آن اسب پای بر نهادی سبز شدی از زمین. او برفت و پاره ای خاک از جای سنب آن اسب برگرفت و گفت: این اسبی است که چون به وطی او جای قدم او زمین مرده زنده می شود، ممکن بود که این خاک بر جمادی زنده زنده شود. آن خاک نگاه می داشت. چون بنی اسرائیل آن حلی ها در آتش انداختند او بیامد و آن پاره خاک نیز در آتش انداخت و گفت: کُن ... عَجَلًا جَسَدًا لَهْ خُور ... ؛ گوساله ای شو که آن را آوازی بُوَد. فصار کذلک، گوساله شد آن زر و آواز گوساله کردن گرفت.

ایشان گفتند: این چیست؟ گفت: هذا إلهکم و إله موسی فَنَسَى. این روایت ابن جریر است از ابن زید و این درست نیست. درست آن است که سامری، زرگری استاد بود، آن حلی ها بستند و از آن گوساله ای ساخت زرین و بیاورد آن را و بر گذرگاه باد بنهاد و چنان ساخت که باد به زیر او در شدی به گُلُو و دهن او به درآمدی، خُور را ماندی و بانگ گوساله را ... چون آواز از گوساله بیرون آمد، ایشان گفتند: این چیست؟ آن ملعون گفت: هذا إلهکم و إله موسی فَنَسَى؛ این خدای شما و خدای موسی است، موسی خدای را این جا فراموش کرد و او آن جا رفت. و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که او گوساله پرست بود (ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶).

در روایت خلق کائنات - برگرفته از تورات - آن جا که اذعان می شود خداوند شش روز به خلقت هستی پرداخت و روز هفتم را که خسته شده بود به استراحت می پردازد (عهد عتیق، کتاب آفرینش؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۶) چنین آورده است:

و جهودان گفتند: لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْأَشْیَاءَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ آخِرُهَا

زمین رفتی، هوام و سباع زمین از او می ترسیدند و می گریختند. خدای تعالی قامت او با شست گز آورد (همان، ج ۱، ص ۲۳۴).

گاه در پس ظاهر عامیانه برخی تصورات و توجیهات ساده انگارانه و کودکانه - به اقتضای درک و دریافت غیر علمی آن زمان - به نمادهای اساطیری و نموده‌های رمزی برمی خوریم. کمترین تردیدی ندارم که این تعبیر در شمار اعتقادات و باورهای دینی مفسر بزرگی چون ابوالفتوح و حتی میبدی نیست و این گونه بیانات، تنها مبین دیدگاهی رمزی یا تأویلی از جنس مرموزات عرفا تواند بود. نمونه را در تفسیر آیه ۱۳ سوره رعد بدین گونه می بینیم:

رعد نام فرشته ای است که خدای را تسبیح می کند؛ برق تازیانه اوست که با آن ابر را می راند؛ برق درخشان (صاعقه) نمودار خشم فرشته رعد است. برق برای خوف و طمع است و رعد برای تسبیح. تگرگ عقوبت است و صواعق به گناه است؛ ملخ روزی قوم و زجر قومی دیگر ... (همان، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

گاهی نیز میان دو قول مختلف درباره یک امر خاص و ثابت، قول نخست را مجاز و قول دوم را حقیقت می شمارد، حال آن که هیچ کدام از دو قول از نظر دانش امروزی درست نیست. نمونه زیر بر اساس معرفت و دانش تجربی آن عصر بیان شده و تصویری عامیانه و نه عالمانه از ابر فراروی ما می نهد:

و گفته اند که [خداوند] این ابر را چون جامه ای یا چیزی که در آب نهی، نشف کند، آفرید. ابر به دریا فرو شود و برآید و در هوا متراکم شود. باد بر او آید و آن را بیفشارد ... و قولی دیگر آن است که مراد به «سما» آسمان است و آب باران از آسمان می آید و خدای تعالی این ابر را مغربل آفریده است و حائل کرده در هوا میان آسمان و زمین تا چون از آسمان بیاید بر او آید و ... ؟ به مقداری مقدر به زمین آید، چه اگر نه چنین بودی زمین پیران شدی (همان، ج ۱، ص ۱۵۴).

علامه شعرانی درباره شیوه تفسیر قصص در تفسیر ابوالفتوح رازی می نویسد: «در اخلاق و آداب تفسیر، شیخ ابوالفتوح - علیه الرحمه - از اخبار و آثار و سخنان مشایخ صوفیه و اشعار و کلمات قصار بزرگان بسیار آورده است و در قصص انبیای گذشته از عرائس ثعلبی فراوان نقل کرده است و چون اخبار ضعیف در عرائس بسیار است و اعتماد بر آن نیست، خواننده این تفسیر را شگفت آید که مردی عالم مانند مؤلف [ابوالفتوح رازی] که اعتماد بر روایت غیر ائمه معصومین (ع) را مطلقاً جازز نمی داند - حتی اگر از صحاح سته آنان باشد - چگونه از کتابی ضعیف از کتب اهل سنت نقل و روایت می کند. اما از چند جهت او را

مصیب باید شمرد: یکی آن که غالب وقایع به وجوه مختلف روایت شده و خواننده می داند چون قضیه را به چند گونه روایت کنند هیچ کدام را اعتبار نباشد و مراد نقل قدر مشترک است؛ دویم این که قصص و حکایات انبیای گذشته، منشأ حکمی از احکام شرعی نیست و از آن، حلال و حرام استنباط نمی گردد و ناقل آن را برای شنیدن نقل می کند نه برای اعتقاد به صحت آن؛ سیم آن که روایت قصص هر چند ضعیف بلکه کاذب باشد چون متضمن بند و نصیحت و عبرت بود جازز است» (ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، تصحیح شعرانی، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷).

با این که ابوالفتوح رازی، اقوال مفسران نامداری چون ابن عباس، قتاده، سدی، مجاهد و دیگران را نقل می کند هیچ یک را بر دیگری برتری نمی دهد، مگر آن که یکی عام تر باشد. این شیوه برخاسته از دیدگاه ویژه ابوالفتوح است، زیرا او بر این عقیده است که تعمیم اولی است یعنی آیه را باید به گونه ای تفسیر کرد که خاص یک نفر یا یک قوم و جریان نباشد. ابوالفتوح در تفسیر آیات قرآن از روایات و اخبار و احادیث منقول از اهل بیت (ع) به وفور بهره برده و چنان که اشاره رفت از کلمات و حالات عرفا و مشایخ صوفیه در موضوعات اخلاق و ادب و زهد و پارسایی، فایده ها برگرفته است.

فرآیند پژوهش

مفسران پیشین و پیشگام غالباً تحت تأثیر اسرائیلیات، برخی مطالب خلاف واقع را برای ذکر جزئیات بیان نشده قصص قرآنی در تفاسیر وارد کرده اند. برخی حتی در نقل روایات و حکایات از جاده سداد و امانت خارج شده اند و بر آنها مطالبی افزوده اند که در ساختار قرآنی قصه وجود ندارد. بی تردید افکار سلیم و عقول آزاداندیش و وجدان های بیدار و منصف در صحت انتساب آنها به پیامبران الهی تردید می کند و با احتیاط و تدقیق و تفحص، حقیقت و صحت هر کدام را درمی یابد و آنچه را که با قرآن یعنی کلام خدا، سنت رسول خدا و عقل توافقی و تطابقی دارد، می پذیرد و نقل می نماید.

بدیهی است تقلید و رونویسی برخی تفاسیر از یکدیگر موجب شیوع آن و اجماع نظر در صحت آنها شده است، مثلاً در جلد دوم روض الجنان در قصه عوج بن عنق مسائل و جزئیاتی بیان شده که در کلام آسمانی مذکور نیست. غالب این برافزوده ها، جعلی، خرافی و افسانه ای است و از واقعیت و حقیقت وجودی انبیای (ع) به دور است. تنها آن مقدار که از کلام الله، قول نبی (ص) و روایات معصومین (ع) برمی آید مقبول اهل نظر و اصحاب خرد است.